



انسان تا خود را نیابد خداوند را نمی یابد/ آگاهی شرط اول خودآگاهی

دینانی در برنامه معرفت گفت: انسان تا خود را نیابد خداوند را نمی یابد و به خداوند آگاهی پیدا نمی کند از بنیادی ترین مسائل است.

دینانی در برنامه معرفت گفت: انسان تا خود را نیابد خداوند را نمی یابد و به خداوند آگاهی پیدا نمی کند از بنیادی ترین مسائل است.

به گزارش خبرنگار مهر، عصر روز گذشته، ششم مردادماه غلامحسین ابراهیمی دینانی، عضو انجمن حکمت و فلسفه ایران و چهره ماندگار فلسفه در ادامه بحث سفر معنوی و سفر ظاهری در برنامه معرفت که از شبکه چهار سیما پخش می شد، گفت: این که انسان تا خود را نیابد خداوند را نمی یابد و یا به خداوند آگاهی پیدا نمی کند از بنیادی ترین مسائل است. من کمی هم فراتر می روم و می گویم کسی که خود را نیابد نه تنها خودآگاهی پیدا نمی کند، بلکه به هیچ چیز آگاهی پیدا نمی کند. شرط آگاهی به هر چیزی در مرحله اول خودآگاهی است. موجودی که خود را نیابد هیچ چیز را نمی یابد، دیگر چه برسد به حق تبارک تعالی که بالاترین موجود هستی است. پس شرط اول یافتن و آگاهی به هر چیزی این است که انسان خود را بیابد و این همه حرفها در یافتن خود است.

وی با اشاره به آیه ای از قرآن کریم گفت: طبیعت انسان، خودآگاهی دارد و به خود آگاه است. نفس یعنی خود، خودش را می بیند و می یابد. اول انسان خود را می یابد، وقتی که خودش را یافت با یافتن خود جهانی را هم می یابد. چه کسی می اندیشد، کسی که خود را می یابد. اول خود را می یابد، پس آن وقت می اندیشد و وقتی می اندیشد به جهان و آنچه که بیرون از خود است، می اندیشد.

این استاد دانشگاه در ادامه خاطرنشان کرد: چه کسی می اندیشد؟ کسی که خود را می یابد. اول خود را می یابد، سپس به جهان و آنچه که بیرون از خود است می اندیشد. خود را می یابد، اما این یافتن خود که خود را می یابیم از خود عبورکردن است، گشوده می شود به غیر، وقتی به غیر گشوده می شویم، جهان را می اندیشیم و نه تنها جهان را می اندیشیم، آنچه که در جهان است را می اندیشیم. نه تنها عالم عنصری را، بلکه جهان اخروی را هم می اندیشیم. آنچه که در بیرون از حق است، من آن را می اندیشم. وقتی که خود را بیابم می توانم به آنها بیندیشم، آن وقت گشوده می شوم.

چهره ماندگار فلسفه در ادامه ابراز داشت: انسان تنها موجودی است که به روی غیر گشوده و انسان خودش است، اما به سوی غیر گشوده است، یعنی بیرون را می بیند، جهان را، کوه و دریا را و آنچه در صحرا و آسمان و زمین و فلک و ملک است می بیند.

وی افزود: کل جهان آینه است و شما آینه ای هستید که جهان در تو منعکس خواهد بود. شما آینه اید و کل جهان بیرون از شما در شما منعکس می شود. جهان انسان شد و انسان جهانی/ از این پاکیزه تر نبود بیانی. وقتی که جهان در شما منعکس می شود در واقع حالت انسانی پیدا می کند و انسان وقتی که جهان را در خود می یابد، یک جهان است.

دینانی درباره آیه الم نشرح لک صدرک گفت: هر انسانی قلبش گشوده است به روی علم. راه گشوده انسان در کلام و کتاب است. من وقتی که سخن می گویم، معانی را در سخن منعکس می کنم و وقتی که سخن را می شنوم معانی را می گیرم. عالم معانی بی نهایت گسترده است. عالم معنی از عالم عنصر، از اقیانوس ها و کوه ها گسترده تر است. انسان به سوی عالم معنی گشوده است و بی نهایت می تواند القا کند.

عضو انجمن حکمت و فلسفه ایران تاکید کرد: طریق القای معانی برای دیگران و گرفتن معانی از دیگران در دو چیز ظاهر می شود، کلام و کتاب، می نویسی و می گویی. آنچه که در کتاب هست در کلام نیست ولی در کلام همچنین چیزهایی هست که در کتاب نیست. قرآن کریم هم کلام است هم کتاب، به اعتباری کلام است و به اعتباری کتاب. کلام در خودآگاهی انسان می آید، خودآگاهی به صورت اندیشه ظاهر می شود. اندیشه جهان را نشان می دهد. اندیشه وقتی در انسان ظاهر شد، انسان را هر کجا می برد. اندیشه تا آنجا که می رود شما را با خود می برد. حالا وسعت اندیشه تا کجاست؟ خیلی سخت است در این باب صحبت کردن.

دینانی افزود: دو انسان وقتی با هم اندیشه رد و بدل می کنند، رد و بدل اندیشه بین آنها با سخن گفتن انجام می شود. در گفتگوی بین دو انسان اندیشه ها رد و بدل می شود. در گفتگوی صلح ممکن است و می شود به صلح رسید ولیکن انسان هم دارای اندیشه است و هم دارای اراده. ممکن است دو اندیشه متعارض با هم برخورد و گفتگو کنند ولی در نهایت به هم برسند، اما دو اراده وقتی به هم برسند با هم صلح نمی کنند. دو اندیشه ولو با هم تعارض داشته باشند، وقتی که با هم گفتگو می کنند، امکان صلح هست، اما اگر دو اراده با یکدیگر برخورد کنند، روز به روز شکاف بینشان بیشتر می شود. در تعارض دو اراده جنگ است، در تعارض دو اندیشه صلح و آشتی، حالا ما باید بیشتر به اندیشه و عقل و خرد روی بیاوریم یا به اراده کور؟

دینانی تصریح کرد: این جنگی است که چندین هزار سال در جهان رواج دارد و به ویژه در جهان اسلام بین اشاعره و معتزله. اشاعره قائل به اصالت اراده هستند، در غرب هم این نظریه طرفدار دارد. مثلاً شوپنهاور کتابی دارد به نام جهانی همچون یک اراده، او جهان را یک اراده می داند، همه چیز را اراده می داند، مسئله اراده خیلی طرفدار دارد، اما اگر ما بخواهیم دآوری کنیم بین عظمت اندیشه و اهمیت اراده، عظمت را برای اراده قائل می شویم و یا برای اندیشه. اندیشه است که اراده را راهنمایی می کند، اگر اراده فعال باشد و از اندیشه مدد نگیرد و کورکورانه برود، تخاصم و نزاع و جنگ اراده هاست، اما اندیشه ها حتی اگر با هم تعارض داشته باشند، امکان صلح بینشان هست و اگر اراده از اندیشه مدد بگیرد و از عقل یاری بطلبد، آن گاه تخاصم اراده ها هم ممکن است به دوستی تبدیل شود. اینجاست که ما باید از اندیشه و عقل طرفداری کنیم نه از اراده کور و خواستن بی دلیل.

وی در خاتمه اظهار داشت: در زبان فارسی دو لغت دانستن و خواستن داریم، هر دو خاصیت هر انسانی است، انسان با دانستن مأنوس است، خواستن هم دارد، انسان هم می خواهد هم می داند. خواستن و دانستن فصل انسان است. انسان هم می خواهد هم می داند، حالا خواستن انسان بیشتر اهمیت دارد یا دانستن؟ اگر بین خواستن و دانستن جنگ شد به سراغ دانستن برویم یا بر مرکب خواستن سوار شویم؟ دانستن جهت خواسته ها را تغییر می دهد. اگر سوار بر مرکب خواستن شویم و به دانستن بی اعتنا بمانیم، جنگ بی پایان و خونریزی بی پایان به وجود می آید.